

کفتارهای عرفانی

(قسمت هفتاد و سوم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات مرداد ۱۳۹۰)

صد و هفتم

تابستان ۱۳۹۱

فهرست

جزوه صد و هفتم - گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوم)

(بیانات مرداد ۱۳۹۰)

عنوان

صفحه

تجلی اسماء الحسنی / جلوه‌ی دلدار / خود دلدار؛ ذات مقدّس الهی / حضرت موسی علیه السلام و دیدن جلوه‌ی دلدار / اسماء الهی / فکر بشر محدود است و نامحدود یعنی خداوند را نمی‌توان توصیف کرد / قدرت روحی / بشر به هر اندازه‌ای که لایق بود و

قدرتش را داشت خداوند بر او جلوه می‌کند. ۷

آداب مجلس رفتن / مجلس می‌خواهد نمونه‌ای باشد از سفر حج / مجالس درویشی باید همان اثری را در شما بکند که نماز آن اثر را می‌کند / عادات و رسوم غیر از دستوراتی است که حاکی از احترام و ادب باشد / خدایا دست ما را بگیر و هر جا

می‌خواهی ببر. ۱۴

خواب / عرفا برای سلوک یک سالک به خوابش خیلی اهمیت می‌دهند، خوابی که مؤثر است / خواب را نباید به هرکسی گفت / به خواب اهمیت بیش از حد ندهید و بی‌اهمیت هم تلقی نکنید / کلیله و دمنه و تذکرة الاولیاء؛ توجّه به معنا در داستان‌ها / اگر اشکالی در کتاب می‌بینید از آنهایی که متوجّه امر خداوند

هستند، متوجّه ذکر هستند، برسید / به کتاب تنها اکتفا نکنید. ۱۹

روزه می‌گیریم که امر خدا را اطاعت کنیم ولی فواید روزه هم

به ما می‌رسد/ دستوراتی که ممکن است بدن را لاغر و سست کند ولی برای تقویت جنبه‌ی معنوی ضروری است/ علوم امروزی همه چیز را به جسم برمی‌گرداند ولی قدیم توجه به جسم موجب سلب توجه به معنا نمی‌شد/ مهمترین فایده‌ی روزه این است که خودم را عادت می‌دهم به اطاعت امر یکی دیگر/ بالاتر از لذت خورد و خوراک و لذت‌های عادی، لذت اطاعت امر محبوبی که به ما برسد/ در مورد اراده، عادت کنیم همیشه زیر بار فطرت نباشیم/ روزه و دوری از اسراف/ ثواب اجتماع و وحدت از فواید روزه/ حسرت روزه نگرفتن/ در مورد کسانی که

به علت کسالت و مریضی نمی‌توانند روزه بگیرند. ۲۵

راجع به رؤیت هلال ماه، استهلال وسیله است نه هدف/ وحدت مسلمین و تصمیم متفق گرفتن مهمتر از عبادات شخصی است/ باید به اتحاد و وحدت خودمان بیش از هر چیزی اهمیت

بدهیم/ باید شجاعت اعلام تصمیم، وجود داشته باشد. ۳۹

در مورد اینکه بچه پستان مادر را می‌گیرد یا نمی‌گیرد و داستان حلیمه و شیر دادن به محمد و داستان شیر دادن مادر موسی/ آن کسی که می‌گوید دست من نمک ندارد کارش عیب دارد چون از اول، برای خدا و خالص نبوده است/ «از شما نه جزایی می‌خواهم و نه حتی تشکری» و این حداکثر خلوص و فداکاری است/ اختلاف زن و شوهرها، نباید بگویی «من» باید بگویی «ما»/ هر خدمتی می‌کنید پوشیده‌تر باشد به خصوص بر خود آن کسی که خدمتش کرده‌اید، ارزش آن نزد خدا بهتر است/

خلوص نیت. ۴۴

فسق گناه دارد، تجاهر به آن هم گناه دارد/ درباره‌ی روزه و روزه‌خواری نکردن در ملاءعام برای افرادی که نمی‌توانند روزه بگیرند/ داستان پیغمبر ﷺ و سه نفر مسلمانی که بایکوت شدند/ نباید نشان بدهیم که روزه نیستیم، خودمان هم باید رعایت کنیم/ احکام و دستورات را ملعبه‌ی خودتان نکنید. ۵۲.....

فهرست جزوات قبل..... ۵۷.....

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

گاهی یک سؤالاتی می‌رسد چون باید یا یک خرده فکر کنم یا خسته نباشم، می‌گذارم بعداً می‌گویم. بعداً هم برای من فرق نمی‌کند، خانم‌ها و آقایان بنویسند، به جلسه‌ی هر کدام رسیدم می‌گویم. منتها هم آقایان آن جلسات را حرف‌هایش را بشنوند، هم خانم‌ها این جلسه را. حالا این سؤال هم، من نمی‌دانم، یادم نیست چه کسی این سؤال را کرده است؟ راجع به تجلی. تجلی اسماء الحسنی.

هاتف شاعر عارف اصفهانی، ترجیع‌بندی دارد، شهرتش هم فقط برای خاطر آن ترجیع‌بند است. سایر اشعارش چنگی به دل نمی‌زند. ولی این ترجیع‌بندش خیلی شهرت پیدا کرده. از اینطور نویسندگان هستند، در کشورهای دیگر هم هستند ولی کاری ندارم، منظور آن چیزی که در آن حالت غیر معمولی خودش می‌شود که می‌نویسد. در آن حالت معمولاً این آثار، این نوشته‌ها ارزش دارد. هاتف در این ترجیع‌بندش، شعر اولش می‌گوید:

چشم بگشا که جلوه‌ی دلدار

به تجلی است از در و دیوار

حالا آن اصطلاحات حکمای قدیم و اینها را من نمی‌دانم. یک خرده هم که بلد بودم یادم رفته ولی آنچه خودم می‌توانم بگویم یعنی

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۵/۶ ه. ش.

آنقدری که به من از این حلوا دادند، می‌دانم.

این شعر در واقع نشان‌دهنده‌ی این است که می‌خواهد بگوید جلوه‌ی دلدار یک چیزی است. خود دلدار که ذات مقدّس الهی باشد که از دید ظاهری ما نه قابل رؤیت است و نه قابل تماس نزدیک. این ذاتِ هویت، ذات خداوند یعنی یک وجودی که همه‌ی موجودات فعلی در حیطه‌ی قدرت او هستند. این همه جا جلوه می‌کند. مثلاً چراغ‌ها یک نقطه‌ی نورانی دارند، آن نقطه، آن نقطه، آن نقطه... ولی این چراغ‌ها، بعضی چراغ‌های خوابی که می‌سازند، من چراغی که اخیراً هم دیدم که می‌سازند و یک سنگی روی آن می‌گذارند، همه جا را نور می‌گیرد. جلوه‌ی دلدار هم وقتی خودش بخواهد، همه جا جلوه می‌کند. وقتی ما هم درصددش باشیم، به قول خود قرآن بخل را به کار نمی‌برد، مستقیم جلوه می‌کند. این همه جا جلوه‌اش هست. همان تقریباً شبیه آن چیزی است که پیغمبر در راهی می‌رفتند یا طبق معمول بعضی از صحابه هم در خدمتشان بودند. پیرزنی دیدند مثلاً نشسته و دارد با دوک نخریسی، نخ می‌ریسد. پیغمبر فرستاد از او احوالی پرسیدند بعد گفتند که تو خدا را از کجا، از چه شناختی؟ از دوکش دست برداشت. گفت: از این یعنی «اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها». یک لحظه دست از چرخ بردارد، چرخ دیگر به درد نمی‌خورد. این یک جلوه‌ی دلدار است. یک جلوه‌ای است که موسی علیه السلام تقاضا کرد که خداوند به آن فرمود:

لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي^۱، حضرت موسی علیه السلام از جانب خداوند مأمور شده بود، صدا را می شنید، صدا به او می کرد. می فرمود برو اینجا، برو آنجا. طبق آن قاعده‌ی بشری که بشر هر چه می بیند، صدا را بشنود، فکر می کند این را یکی فرستاده. گفت: خدایا می خواهم تو را ببینم، رَبِّ ارْنِي، می خواهم ببینم این صدای لذت بخش از کجاست؟ خداوند فرمود: لَنْ تَرَانِي، «لَنْ» یعنی نفی همیشگی. هرگز مرا نمی بینی، نخواهی دید. نه اینکه مجازات است. یعنی تو با این هویتت، هرگز نمی توانی هویت مرا ببینی ولی همین حضرت موسی علیه السلام جلوه‌ی دلدار را که دید به رو افتاد و سجده کرد. فَلَمَّا بَجَلَى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا^۲، حضرت موسی علیه السلام بعد لیاقت پیدا کرد، کلیم الله شد.

یک جلوه‌ی دیگر، جلوه‌ای که حضرت ابراهیم علیه السلام تقاضا کرد (نه مثل حضرت موسی علیه السلام) عرض کرد: رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُخَيِّرُ الْمُوتَى^۳، چطوری مرده را زنده می کنی؟ نگفت آیا می کنی یا نکنی. گفت: كَيْفَ؟ چطوری؟

اما شما یک ساختمان‌ی را فرض کنید، مثال زده بودم آنجایی که در تهران، بزرگراه مدرس از زیر عباس آباد رد می شود، یک ساختمان‌ی را

۱. سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

۳. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

ساخته‌اند که طبقه‌ی اوّل، دوّم و سوّمش در این پایین است. ادامه‌اش طبقه‌ی مثلاً چهار و پنج و شش و آن هم سطح با عباس آباد است. هر کدام هم در و پنجره‌های رنگی دارند، (یا حالا دیگر رنگی نیست) کسی که در این راهروی این پایینی است، فقط همین پنجره‌ها و جلوه‌های پایین را می‌بیند. مثلاً از او نشانی بگیرید، می‌گوید آن ساختمانی که دره‌ایش سبز است. آن بالایی را سؤال کنید، او اصلاً پایینی را ندیده، حالا اگر از پایین رفته باشد بالا، پایینی را قبلاً دیده حالا آمده بالا. می‌گوید آن ساختمانی که دره‌ایش قرمز است، هر دو یکی است. در این جلوه اینطور شده، در آن جلوه آنطور شده. چون این در طبقه‌ی پایین است و آن در طبقه‌ی بالا. خداوند این جلوه و تجلّی‌ای که برای ما بکند، آنهایی را بخواهد که ما باید بفهمیم، باید در حدّ فهم ما بکند، لغاتی که ما بلدیم. این اسامی که برای خدا گفته‌اند: **وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ**^۱، اصلاً اسم یک چیزی است، یک لغتی بر یک گوشه‌ای بر همه‌ی وجود است، ممکن است وجود طرف اطلاق نشود. مثلاً یک نویسنده‌ی چیزی را شما می‌خواهید اسمش را بگویید، یک اسم دارد که این اسم جامع است و تمام ولی یک وقت مثلاً می‌بینید مؤلف کتاب فلان. اینکه فقط هویتش این نیست. این کارش مؤلف این کتاب بوده ولی می‌گویید آدم بداخلاق و تندخو، این همه‌ی صفتش که

نیست. یک صفتش این است، هزار صفت دارد یا می‌گویید آنکه موسیقی خوب بلد است. هر کدام همه‌اش به همین شخص است. هم مؤلف کتاب بوده، هم آنطوری بوده، هم اینطوری بوده. یعنی یک صفتی از صفاتش که اسماء، اسم هم نشان‌دهنده‌ی آن است. یک اسمی از اسمائش، یک صفتی از صفاتش جلوه می‌کند، جلوه می‌دهیم ولی وقتی که نشانی می‌دهید، می‌گویید آقای فلان، فرزند فلان، سن فلان، کتاب فلان که این را نشر کرده. این دیگر تمام هویتش است. در مورد خداوند هم، **لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى** گفته‌اند، اسم‌های خوب دارد. یعنی همه‌ی این اسم‌ها را دارد: رحیم است، رحمان است، جبار است، متکبر است. تکبر برای ما بد است. برای خدا خوب است و همه‌ی این اسماء. وقتی می‌گوییم: **يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ**، یک صفتی از خدا را گرفتیم. ای کسی که رحم می‌کنی، از همه‌ی مردم هم بیشتر رحم داری. **يَا أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ** و امثال اینها ولی وقتی گفتیم: **يَا اللَّهُ**. همه‌ی این صفات را در برمی‌گیرد. این از لحاظ لغتی است. لغت اینطوری است. این است که یا اسم اعظم را می‌گویند یا اسماء. کسی که دلش با خدا در ارتباط باشد هر وقت خداوند به مناسبت حال و موقعیت او در یکی از اسماء خودش، برایش تجلی می‌کند. یک وقت با کت و شلوار می‌آید. یک وقت با عبا عمامه می‌آید. یک وقت با کلاه عربی می‌آید ولی:

دیده‌ای خواهیم که باشد شه‌شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس

حالا بعضی‌ها ممکن است آنقدر به اصطلاح جلوه‌شان را ما آسان بگیریم، کوچک بگیریم که ماهیتش و هویت اصلی‌اش را در نظر نگیریم. مثلاً در تلویزیون یا سینما یک فیلم خوبی می‌بینیم، مثلاً فیلم محمد رسول‌الله. خیلی فیلم خوبی بود. فیلم ده فرمان مربوط به حضرت موسی علیه السلام. غیر از خود شخصیت بزرگی که در آنجا، خود حضرت موسی علیه السلام است، خیلی اشخاص را می‌گویند: فلان کسی که در نقش فلان بازی می‌کرد، خیلی خوب بازی می‌کرد. خود این شخص اسمش در نظر ما آنقدر کم‌اهمیت بود که می‌گفتیم هر که می‌خواهد باشد، به ما چه؟ در آن لباسی که بود، این جلوه‌اش خیلی خوب بود. حالا ما باید توجه کنیم خداوند از این قبیل نیست. جلوه‌های خداوند را، رحم و شفقتش را بدهیم یا بگوییم: یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. رحم تو کجا بود؟ چرا ما اینطوری؟ حالا خداوند این جلوه‌ی اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ را دارد ولی جلوه‌ی جبارِ ذوالانتقام هم دارد. هر چه بعضی‌ها بزرگانی مثل فرض کنید پیغمبر یا اینها، ممکن است در همه حال بیشتر از ما برایشان جلوه‌ی الهی تجلی کند. البته همه‌ی اسماء الهی نمی‌شود، چون اصلاً بشر فکرش محدود است و نامحدود یعنی خداوند را نمی‌تواند توصیف کند. بشر به هر اندازه‌ای لایق بود و قدرتش

را داشت، خداوند بر او جلوه می‌کند. در داستان حضرت موسی و حضرت خضر علیه السلام که نشان می‌دهد حضرت خضر علیه السلام که درجه‌ی بالایی دارد، همه چیز را می‌بیند به حضرت موسی علیه السلام می‌گوید: كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا، نمی‌توانی، تو چگونه لیاقت داری؟ طاقت نداری با من باشی. این می‌گوید سعی می‌کنم. آنوقت حضرت خضر علیه السلام می‌فرماید که چگونه صبر کنی بر چیزهایی که به آنها علم نداری؟ آن چیزهایی که تو علم نداری، نه اینکه وجود ندارد یا بد است، آن چیزهایی که او گفت، چیزهایی است که جلوه‌ی خداوند است. مثلاً همین کودک را که کشت، جلوه‌ی قدرت خداوند رسید که این را ببرد، خوبی به جایش بیاورد، قدرت است. این است که در هر صورت قدرت، نه قدرت زور و بازو که پهلوانان می‌توانند، نه! قدرت روحی. قدرت روحی‌ای که شیخ ابوسعید ابوالخیر به ابوعلی سینا نشان داد. قدرتش از قدرت قوه‌ی جاذبه‌ی زمین بیشتر بود. طاسی که برحسب قانون جاذبه‌ی زمین، باید پایین بیاید، برحسب قدرت شیخ ابوسعید ابوالخیر بالا رفت. یک چنین قدرتی داشت.

ان شاء الله خداوند دایره‌ی دید ما و قدرت دید ما را بیشتر کند یا هر چی به ما لایق است بدهد و بعد بیشتر کند.

دادِ حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت دادِ اوست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

بعضی نامه‌ها که دیدید می‌خوانم، الان جوابی، چیزی می‌دهم، مال آنهايي هست که سنّشان یک خرده کمتر است، کم‌حوصله هم هستند. درس زندگی را هم باید با عمل به آنها درس داد، من فوری جواب می‌دهم که بدانند بلاجواب نیست.

ما بنده‌ی خدا هستیم و هر چه هم خداوند مقرر کند، همان را اجرا می‌کنیم، خودمان بخواهیم یا نخواهیم. در صفات هم که هست در زندگی، ما خودمان انجام دادیم یعنی توافقی یک عده‌ای است، جمعی است، قانون نوشته. به هر جهت، البته الان در دل‌تان می‌آید که چرا خودت یاد نمی‌گیری؟ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ^۲، مردم را به کار خیر دعوت می‌کنید ولی خودتان یادتان می‌رود؟ نه! من هم دلم می‌خواهد. یک روزگاری یک نامه‌ی ولو فحش، بلاجواب نمی‌گذاشتم. البته جواب فحش را فحش نمی‌دادم، این هم بدانید ولی حالا نمی‌توانم، به این جهت است.

در چند جلسه از آداب مجلس رفتن، گفتم که بیشتر باید آقایان بدانند. شماها هم باید بدانید که شوهرتان، پدرتان، برادرتان را توصیه کنید، برای آنها یادآوری بشود. چون مجلس در واقع می‌خواهد نمونه‌ای از سفر حج باشد، در سفر حج شما فرض می‌کنید که این خانه‌ی کعبه،

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۵/۷ ه. ش.

۲. سوره بقره، آیه ۴۴.

خانه‌ی خداست. همه جا خانه‌ی خداست ولی اینجا چون خدا گفته خانه‌ی من، ما هم می‌گوییم: خانه‌ی خدا. خدا به ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام پدر و پسر پیغمبر بانی خانه‌ی کعبه فرمود: طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْمُكَافِرِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ^۱ گفت: «خانه‌ی مرا» طَهَّرَا بَيْتِي، خانه‌ی من را پاک کن، برای اینهایی که می‌آیند برای زیارت. همانطور در مجلس هم فرض می‌کنید که صاحب مجلس، ظاهراً همه‌مان صاحب مجلسیم، صاحب مجلس آن امامی است که ما را اداره می‌کند، بنابراین باید در تمام مدت این حالت ادب و احترام را داشته باشیم. نه تنها خودتان این حالت را داشته باشید بلکه مزاحم حالت دیگری هم نباشید یعنی مثلاً اگر نشستید، پای‌تان خسته شد، خیلی با ملایمت بلند شوید، بعد هم کسی که اینطوری است، از اول یک جایی بگیرد که حرکت الزامی او، مزاحم دیگری نباشد. در جلسه‌ی آقایان هم من گفتم چون عده‌ی آنها کمتر است، وقتی پشت به دیوار می‌نشینند می‌گوییم همه روبی‌رو، اگر کج بنشینند، یک نفر پشت سر قرار می‌گیرد و به او توهین تلقی می‌شود و حال آنکه به خانه‌ی خدا هم نباید توهین کرد، خانه است، گِل است. وقتی در طواف می‌روید به خانه‌ی خدا، طواف خانه، باید یک‌طوری بروید که همیشه این دست‌تان [دست‌چپ] رو به خانه باشد، نه کج بشوید از یک طرف، نه

کج بشوید از طرف دیگر، مستقیم. این از لحاظ یاد دادن رعایت ادب است، در مجلس فقری هم همینطور باید باشد. هرکسی را که می‌بینید در آن مجلس، فرض کنید صاحب مجلس است، مهماندار است، احترامش کنید. البته لباس هم حالا تابستان است یک خرده گرم است ولی لباس هم یک‌طوری بپوشید، فکر کنید که دارید می‌روید پیش مثلاً پادشاه، رسمی باشد. پیش پادشاه بروید، وقت به شما بدهد، «وقت به شما بدهد» به همین معنی که نمازها را خدا وقت داده، مجالسی که تأیید شده، وقت داده که این وقت بیاید. آמיד باید با حضور باشید. البته اگر حضور قلب کامل بود که چه بهتر، اگر هم نبود منتظر بشوید که خداوند این توجه را بکند، مثل اینکه کسی وقت خواسته از هرکسی، از پادشاه. می‌رود آنجا، فعلاً یک خرده باید تأخیر کند. البته آن تأخیر نکرده، تأخیر را به دل شما می‌اندازد، شما خودتان نمی‌دانید چه کار کنید؟ یک خرده تأمل کنید خداوند می‌پذیرد. وقتی خداوند خودش دعوت کرده گفته بیا، دو رکعت نماز بخوان یا بیا چنین کن، خودش هم درست می‌کند. در نماز هم یک لباس مشخصی دارد اگر فرض کنید نماز را در تاریکی بخوانید هیچکسی هم نیست، نمی‌توانید بگویید حالا که تاریک است، کسی نمی‌بیند، روسری یا چادرتان را بردارید یا اینها، نه! عیناً آن کسی که گفته این لباس را داشته باشید، دارد نگاه‌تان می‌کند. خلوت نیست، این است که همانطوری که در آنجا هست

مجالس درویشی هم باید همینطور باشد. برای اینکه مجالس درویشی باید خودشان همان اثری را در شما بکنند، که نماز آن اثر را می‌کند. البته همه‌ی این چیزها را معمولاً در کتاب‌ها نوشته‌اند، همه‌شان هم آداب ظاهری نیست ولاً آداب فرق می‌کند. فرض کنید آن کشورهای (نمی‌دانم) مالزی، اندونزی و چه و چه و اینها، یک عادات دیگری دارند، نه اینکه آن مسلمان آنجا با ما دو دین دارد، نه! آن مسلمان آنجا به مناسبت گرمی هوا یک عاداتی دارد، مسلمان سیبری یک عادات دیگری، این عادات و رسوم غیر از دستورات است. دستوراتی که حاکی از احترام و ادب باشد، اینها برای همه جای دنیا فرق نمی‌کند. حالا ان شاء الله به قول همان شعر، گفت:

مرا طاقت سؤال و جوابِ تو نیست

مرا بگیر و شلیپستی در بهشت انداز

حالا ما ممکن است این چیزها را ندانیم، هیچ چیز. از خدا می‌خواهیم خدایا! دست ما را بگیر ببر هر جا می‌خواهی، دست ما را بگیر. خواجه عبدالله انصاری می‌گوید که: سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ فرمودی، شَرَاباً طَهُوراً چیست؟ خداوند می‌گوید که خداوند برای آنها سقایی می‌کند، شربت می‌آورد، شربتِ شَرَاباً طَهُوراً، شربت پاک. خواجه عبدالله می‌گوید: همین که فرمودی سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ، پروردگار پذیرایی می‌کند، دیگر هر چه

می خواهد باشد. ما هم می گوییم خدایا! دست ما را بگیر، هر جا
می خواهی ببر ولی تو را جان ما، تو را به خود خدا قسم، ما را به بهشت
ببر ولی دل ما می گوید دست ما را بگیر، هر جا می خواهی ببر.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

آنچه آدم در خواب می‌بیند، هم واقعیت است، هم واقعیتی است که با وضع فعلی ما جور در نمی‌آید. در واقع مشکل‌ترین پدیده‌های روحی ما، مورد بررسی همه رقم علما قرار گرفته، علمای طبیعی از یک نظر بررسی کردند، علمای روانشناسی، روانکاو از یک نظر دیگر، حکما، فلاسفه از یک جهت، عرفا از جهت دیگر. هر کدام از این تحقیقات هم در زمینه‌ی خودش با ارزش است. خواب برای ما، یک نشانی‌هایی می‌دهد که ما خیلی مسائل دیگر را بفهمیم. شما فرض کنید رفتید یک سینمایی یا در تلویزیون یک فیلمی تماشا کردید (فیلم مؤثری) تا مدتی خاطره‌ی آنچه دیدید در ذهن‌تان هست، نمی‌شود گفت چنین چیزی نبوده، نخیر، هست، بوده. نمی‌شود هم گفت واقعیت داشته، نه! در یک عالم دیگری بوده که وقایع و پدیده‌ها به صورت دیگری نمایان می‌شود. داستان‌های حیوانات هم که می‌گویند از این قبیل است، به اضافه‌ی اینکه در این داستان‌های حیوانات، مستقیم همان اول می‌گویند ما می‌خواهیم با این داستانی که می‌گوییم خواننده را، با یک مسائلی آشنا کنیم و آن کسی که آن داستان را خوانده یا شنیده، خودش به فکر فرو می‌رود که چه مطلبی دارد؟ هر جا شیر می‌بیند می‌فهمد معنایش شجاعت است، هر جا می‌بیند روباه دخالتی

کرد یا کاری کرد، معنایش حقه بازی است، هر جا می‌بینید مورچه کاری کرد معنایش صرفه‌جویی است، به هر جهت یک معنایی دارد. مهم‌ترین دلیلش که این با انسان در ارتباط است، این است که می‌گوییم آن فیلمی هم که ما دیدیم، درست است که ما دیدیم و این دیدن واقعیت دارد ولی به ما ربطی ندارد فراموشش کردیم.

اما گاهی یک خواب‌هایی می‌بینیم که حتی تا آخر عمر ممکن است همراه ما باشد حتماً همه‌ی ما از این قبیل خواب‌ها دیده‌ایم. پس این خواب، یک نخ ارتباطی خاصی با زندگی ما دارد چه بسا با آن زندگی‌ای که ما خودمان از آن خبر نداریم، به اصطلاح امروز ناخودآگاه ولی به هر جهت وجود دارد و در این تعبیرات و اینها باید دقت کنیم. به همین جهت هم عرفا برای سلوک یک سالک، به خوابش خیلی اهمّیت می‌دهند، نه اینکه هر چه خواب گفت انجام می‌دهند، نه! ولی به خواب اهمّیت می‌دهند. خواب هم یک خوابی است که مؤثر است، یک خوابی است که مؤثر نیست. در قرآن، خوانده‌اید فرعون خوابی دید، بعد چون حضرت یوسف علیه السلام تعبیر کرد و اجرا کرد، یک ملتّی نجات پیدا کردند (البته به مناسبت کار خود فرعون) فرعون خیلی خواب‌ها می‌دید، همه را که نگفته، همه را تعبیر هم نکرده ولی این خواب قابل تعبیر بود. کما اینکه همین خواب را هم، خیلی از معبرین گفتند خواب چرندی

است. أَصْغَاْتُ أَخْلَامٌ^۱ است. پس در خواب‌ها ما خودمان می‌توانیم توجّه بکنیم که چه خوابی أَصْغَاْتُ أَخْلَامٌ است و چه خوابی درست است؟ گاهی اگر خودمان تشخیص ندهیم، کسی که در سلوک، از ما جلوتر است، او می‌تواند تشخیص بدهد، برای ما راهنمایی کند ولی این را هم توجّه بکنید که مؤمن یا کسی که ما به او برای خواب اعتماد می‌کنیم، هر چه بگوید، آن معتبر است، دیگر به خواب ربطی ندارد. آن دو زندانی که خواب دیدند و به حضرت یوسف علیه السلام گفتند که یکی خواب دید که

إِنِّي أَرَانِي أَعِصْرُ حَمْرًا^۲، در مجلس پادشاه بودم و خدمت می‌کردم و آن یکی گفت: نان روی سرم بود و پرندگان می‌آمدند می‌خوردند که دو تا تعبیر کرد، حضرت بعد از آنکه خواب آن یکی را تعبیر کرد، فرمود که: تو را به دار می‌زنند و مرغان هوا می‌آیند، مغز سرت را می‌خورند، این خندید و گفت: من چنین خوابی ندیدم، امتحاناً گفتم. حضرت یوسف علیه السلام گفت: چه این خواب را دیدی و چه ندیدی، همین که من گفتم انجام می‌شود. این را هم توجّه بکنید و به همین دلیل است که خواب را نباید به هر کسی بگویید. خواب یک راهی است به شما نشان داده‌اند، دیگری را معلوم نیست از آن وسیله راه بدهند، به این طریق می‌بینیم خیلی خواب‌ها هست که تا آخر عمر اثرش در ما باقی است این خواب‌ها از آن خواب‌هایی است که یک نخ ارتباطی با مجموعه‌ی

۱. سوره یوسف، آیه ۴۴.

۲. سوره یوسف، آیه ۳۶.

روحي ما داشته باشد، اينطور خواب‌ها، مسلماً خواب بزرگان و... كه گاهي مي‌شنويم از اين قبيل خواب‌هاست ولي به هيچكس نبايد بگوئيد، خودتان فكر كنيد و چه بسا چنين خوابي، در خواب‌هاي ديگر تعبير مي‌شود اما در توجه به خواب مثل همهي كارهايي كه در جامعه‌ي بشري مي‌بينيم و حتي علم، يك‌وقت از اين‌طرف افراط مي‌شود يك‌وقت از آن طرف. يك‌وقت مي‌گويند: خواب؟! ولش كن. خواب، خواب است، فقط ببينيد. يك‌وقت همه چيز را از خواب مي‌بينند و هر چه در خواب مي‌بينند اهميت مي‌دهند. خيلي‌ها مي‌گويند در خواب به ما گفتند چنين، چنان. بايد اين فكر را بكنند چرا گفتند؟ بنابراين به خواب اهميت بيش از حد ندهيد و بي‌اهميت هم تلقّي نكنيد.

اگر كتاب *كليله و دمنه* را خوانده باشيد آن دو تا گاو: شنزبه و نندبه، هر كدام يك چيزهايي مي‌گويند. تمام داستان، تمام كتاب، تقريباً داستان حيوانات است، نه اينكه اين حيوانات واقعاً حرف مي‌زنند، به زبان او مي‌خواهد به ما بگويد يا گاهي هم بدون اينكه اينطور باشد مثلاً داستان يك مرد شجاعی را مي‌خواهد بگويد، شير مي‌آيد، حرف مي‌زند و مباحثه مي‌كند. *تذكرة الاولياء* هم بعضی داستان‌هايش از اين قبيل است ولي هر داستانش براي ما يك درسي است و عبرتي. شما فرض كنيد، اين قسمتش را منصرف بشويد كه آيا واقعيت دارد يا نه؟ معنای آن داستان را درك كنيد، براي شما يك درسي است. مثلاً در

مورد بایزید بسطامی که وقتی پیش استاد رفت، پیش معلم رفت، به این آیه‌ی قرآن رسید (آیه‌اش یادم می‌رود) شکر من و شکر پدر و مادرت را بجای بیاور. بایزید آمد پیش مادرش گفت: من امروز این درس را خواندم من طاقت ندارم که شکر دو نفر، هم تو و هم خدا را بجای بیاورم یا من را رها کن به خدا، فقط به او بپردازم یا من را از خدا بخواه که فقط به تو بپردازم. مادر گفت که تو را بخشیدم به خدا. حالا اگر این به این صورت، واقعیت نباشد، مثلاً در گوشه و کنار کسی پرسیده از بایزید که تو چطور شد که هر دو را بجای آوردی؟ گفت بله، اینطوری است، فکر کردم بکنم. نکرده یا کرده، معنا کاملاً صحیح است، شما به معنا توجه بکنید، معنا صحیح است و یک واقعیتی دارد، حالا چه به صورت آن داستان، چه به صورت دیگری و همه‌ی داستان‌ها از این قبیل است. به این جهت است اگر هر کتابی می‌خوانید اگر اشکالی، چیزی در آن هست، باید پرسید. فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^۱، از آنهایی که متوجه امر خدا هستند، متوجه ذکر هستند پرسید، همه‌ی این کتاب‌ها اینطوری است و به همین جهت هم فرموده‌اند کتاب کافی نیست، اگر کتاب کافی بود پیغمبر ممکن بود قرآن را بیاورد بدهد دست ما و خودش برود، بگوید خدا حافظ ولی نه بیست و سه سال پیغمبر حیات داشت و ما را برحسب آیات تربیت می‌کرد، این است که به کتاب

۱. سوره نحل، آیه ۴۳ / سوره انبیاء، آیه ۷.

تنها اکتفا نکنید. کتاب، معالم قابل انتقال را به ما انتقال می‌دهد ولی یک معالمی هست که قابل انتقال نیست مثلاً قند، می‌گوییم شیرین است، خرما هم شیرین است، حلوا هم شیرین است، خربزه هم شیرین است کتاب فقط می‌تواند بنویسد شیرین است ولی ما، آن کسی که می‌خواهد ببیند فرق بین اینها چیست، از این کتاب نمی‌فهمد. آن قسمت شیرینی که در همه‌ی اینها هست، آن قابل انتقال است، می‌شود گفت که این شیرین است، آن شیرین است ولی سایر جهات را نمی‌شود، این است که به کتاب تنها اکتفا نکنید. ان شاءالله خداوند، هم برای ما کتاب بدهد و هم فکر و فهم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

امروز آخر ماه شعبان است یعنی از فردا باید روزه بگیریم. برای روزه خیلی فواید گفته‌اند، ما به فوایدش کار نداریم یعنی اگر ایمان ما قوی باشد، روزه که می‌گیریم روزه ما را قوی‌تر هم می‌کند. ما نه اینکه نماز می‌خوانیم که ورزش کنیم ولی هیچ ورزشی این حرکات را ندارد که به قولی آنوقت‌ها گفت: اینها چه کار می‌کنند، اینطوری؟ بله، شما که به اصطلاح نماز می‌خوانید، می‌دانید ولی کسی که نماز نمی‌خواند یعنی از نماز اطلاع ندارد، برای او این حرکات عجیب و غریب است، چرا می‌کند؟ گفتند بکن، لازمه‌ی آن ایمانی که اوّل پیدا می‌کند، نسبت به دستورات این مکتب، دستورات پیغمبر این امت، هر چه او گفته، انجام می‌دهد. اما بعد که روزه گرفتیم آن فوایدی که گفتم به ما می‌رسد. مثالی که زدم برای اینطور موارد، شما اگر یک قطعه زمینی دارید، شخم کردید آماده‌ی کشت و زراعت است و زراعت می‌کنید، بعد یکی از شما پرسد چرا این زمین را اینطوری کردید؟ می‌گویید: می‌خواهم گندم بکارم، گندم چیست؟ گندم روزی من است، بعد که گندم را خرمن کردید، گندمش را گرفتید، یک گاهی هست، می‌گوید این گاه را ول کن، می‌گویید: نخیر! این هم فایده دارد این هم قیمت دارد، گاه را هم می‌فروشیم. می‌گوید: پس چرا آن اوّل نگفتی برای گاه؟ می‌گوید: برای

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۵/۹ ه. ش.

اینکه اینجا را برای کاه نگه‌داشتیم، برای گندم نگه‌داشتیم. منتها وقتی گندم آمد، مثل اربابی که می‌آید نوکرش هم دنبال سرش است، این گندم که آمد، کاه خودش می‌آید، لازم نیست من بگویم. ولو کاه را به من ندهند، برای من اشکالی ندارد. حالا ما هم روزه می‌گیریم برای اینکه امر خدا را اطاعت کنیم ولی فوایدی که روزه دارد به ما می‌رسد، این فواید آن است.

اما به اصل روزه کمتر توجه شده است و فوایدش را گفته‌اند، به همین دلیل هم آنچه که راجع به فواید و خواص روزه گفته‌اند، راجع به فواید جسم است. برای اینکه ظاهراً روزه یک عمل جسمانی است. باید غذا نخورید، نمی‌دانم یک محدودیت‌هایی باید داشته باشید و امثال اینها. اما چون آنچه که به ما گفتند و آنچه که ما از شارع یعنی کسی که قوانین را نوشته، داریم، این است که همه‌ی چیزها برای پرورش روح ماست و حتی در قلمرو تصوف و عرفان، در این زمینه هم حتی گاهی ممکن است دستوراتی بدهند که ظاهراً برای بدن ضرر هم دارد، لاغر می‌کند، سست می‌کند ولی برای تقویت جنبه‌ی معنوی ضرورت دارد. این است که برای همه‌ی عبادات، چنین شرایط و چنین بحثی به وجود می‌آید، از جنبه‌ی روانی فواید زیادی دارد.

البته علوم امروزی همه چیز را به جسم برمی‌گرداند، حتی طب هم که از قدیم به جسم توجه می‌کرد ولی قدیم توجه به جسم موجب

سلب توجه از روح نمی‌شد اما امروز این اطباء، علم جدید می‌گویند: همه چیز از بدن است. این بحث خیلی مفصل است. چون این روحیه در انسان فعلی به وجود آمده، بیشتر همه‌ی چیزها را هم به این توجه دارند. از قدیم هم فرقی که بین شریعت و طریقت می‌گفتند، بود ولی شریعت بدون اینکه اسم طریقت بیاورد، آنهایی که می‌توانستند قواعدش را رعایت می‌کردند. گفته بود اسمش را نیاور، خودش را بیاور. این روحیه موجب شده که در علوم جدید به جنبه‌ی معنوی روزه، توجه نشود البته آنهایی که به علوم جدید می‌پردازند خیلی‌ها ممکن است اصلاً نه به جنبه‌ی معنوی، نه به جنبه‌ی جسمی توجه کنند، همه جا ببینید در مزایای روزه می‌گویند آدم را لاغر می‌کند، برای بعضی‌ها که می‌خواهند لاغر بشوند. می‌گویند آدم را چاق می‌کند، سرحال می‌کند برای آنها که به عکس، می‌خواهند چاق بشوند. همه‌رقم فواید برای آن می‌گویند و حتماً باز هم هست ولی مهمترین فایده‌ی آن این است که من خودم را عادت می‌دهم به اطاعت امر یکی دیگر.

اگر کسی به شما بگوید که فردا مثلاً ما مهمانی داریم، یک غذای خوبی داریم، همه دوست دارند ولی تو نخور، به حرف او گوش می‌دهید؟ نه! اگر در مهمانی دعوت کنند، یک غذا را از جلوی شما بردارند بگذارند آن طرف که نبینید، بدتان می‌آید ولی خدا به ما گفته سفره هم اگر پهن بود، هیچ چیزی نخورید. سحر که بیدار شدید،

سحری کن دیگر هیچ چیزی نخورید. چایی، صبحانه ممنوع است، آب خوردن ممنوع است، ما می‌پذیریم، انجام می‌دهیم و به آن افتخار هم می‌کنیم، خوشحالیم که این کار را نکردیم. همیشه ما خوشحال از این هستیم که یک غذایی که خیلی مورد علاقه‌ی ماست، برای ما بیاورند ولی این دفعه خوشحال هستیم از اینکه چنین غذایی اگر هم داریم از جلوی ما بردارند، نگذارند بخوریم، خوشحال هستیم. این چیست؟ این اطاعت امر الهی است و ما را عادت می‌دهد به اینکه بدانیم بالاتر از لذت خورد و خوراک و لذت‌های عادی که داریم یک لذت بالاتری هم هست و آن لذت این است که امر محبوبی به ما برسد و ما اطاعت کنیم، این از فواید معنوی روزه.

مسأله‌ی دیگر این است که ما عادت کردیم به اینکه صبح بلند شویم، صبحانه بخوریم و ظهر نه. هر وقت تشنه شدیم یک لیوان آبی، در تابستان آب سردی، آب یخی بخوریم. این عادت هم به واسطه‌ی فطرت ایجاد شده، یعنی ما بطور معمولی یک جاندار هستیم، یک حیوان هستیم از جمله حیواناتی که خداوند آفریده است. به این واسطه، فطرت و طبیعت ما این است که هر وقت گرسنه شدیم، غذا بخوریم هر وقت تشنه شدیم، آب بخوریم و امثال اینها. این عادت را برای یک مدتی از ما برمی‌دارند، می‌گویند: نه! دیگر نباید صبحانه بخورید، یک خرده زودتر اگر می‌خواهید چیزی بخورید، بخورید بعد از آن زمان

حق ندارید بخورید. «حق نداری» یعنی خودم به خودم می‌گویم: حق نداری. کسی نیست در خارج به من بگوید. عادت ما را تغییر می‌دهد و این تغییر مثلاً یک فواید جسمی دارد، یک فواید روحی دارد که ما بعد از این، نوکر عادت نیستیم. عادت به عادت نکرديم. آیا این خوب است که ما عادت را ترک کنیم، یک عادت دیگری پیدا کنیم؟ باید برگردیم به اینکه این عادت چرا ایجاد می‌شود؟ هر عادتی. در این مثال‌هایی که زدیم برای خورد و خوراک و اینها، عادت از نیاز شخصی ما پیدا می‌شود، ما نیاز به غذا داریم، نیاز به یک شربتی، آب، چیزی داریم. برای رفع این نیاز یک کارهایی انجام می‌دهیم که وقتی تکرار می‌شود، عادت می‌شود. پس ما این عادت را در باب اطاعت از فطرت قرار دادیم، ما مطیع فطرتیم، فطرتاً تشنه شدیم، باید آب بخوریم یا گرسنه شدیم، غذا بخوریم، مطیع فطرتیم ولی خداوند در انسان غیر از فطرت هم آفریده، در حیوانات دیگر اراده هم تابع فطرت است یعنی اگر یک علفی یا غذایی ببینند، مثلاً می‌گویند، شیر که درنده است و رئیس حیوانات است، اگر گرسنه نباشد، کاری به انسان ندارد ولی اگر گرسنه باشد حمله می‌کند. مطیع فطرتش است، ما هم همان حیوان، مطیع فطرت‌مان هستیم ولی خداوند در انسان معنایی آفریده نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۱، فرمود، ما بهره‌ای از الوهیت خدا داریم. خدا از همان پارچه‌ای

که برای خودش لباس آفریده، از همان پارچه یک دستمال کوچکی به ما داده، مال ما باشد. چون یک چنین چیزی داریم، خداوند به همین جهت ما را احترام هم کرده. وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، البته انسان هم نمی‌گوید، می‌گوید: وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ که بفهمیم، احترام ما نزد خدا از فرزندِ آدم بودن است. به احترام پدرمان به ما احترام می‌گذارد، اگر پدرمان ما را طرد کند، آن احترام هم نزد هیچکس نیست. به هر جهت خداوند هم این احترام را کرده بنابراین نمی‌خواهد اطاعت از فطرت را با چشم کور انجام بدهیم، چشم بسته انجام بدهیم، نمی‌خواهد که ما چشم‌بسته مطیع یک چیزی باشیم ولو فطرت است. در انسان اراده آفریده، معنا آفریده، می‌گوید هر کاری را ما با اراده باید انجام بدهیم. بنابراین عادت کنیم که همیشه زیر بار فطرت نباشیم. گاهی یک ماه، ما را از زیر بار فطرت درمی‌آورد، زیر بار امر خودش قرار می‌دهد، برای اینکه عادت کنیم. البته این عادت را باید بتوانیم نگه‌داریم حالا اگر هم نتوانستیم دیگر آن یک ضعفی است ولی به هر جهت تغییر عادتِ ما، خودش مهم است.

روزه یا هر عبادت دیگری مثل نماز، حتی اعتکاف و هر عبادتی را باید به قصد اطاعت از امر خدا انجام بدهید، در این صورت خدا قبول می‌کند ولی خدا راضی نیست که کسی دیگر را در این نیت‌مان شریک

کنیم، یعنی فرض کنید نمی‌توانیم بگوییم خدایا، من، تو و جبرئیل را به شام دعوت می‌کنم، خدا می‌گوید: غلط می‌کنی، جبرئیل نوکر من است، باید من را فقط دعوت کنید و اگر من خواستم او را همراه می‌آورم. باید روزه که می‌گیرید به خاطر امر الهی باشد، بعد که اطاعت کردی، من بعضی نوکرهایم را می‌آورم، سلامتی را برای تو می‌آورم، صحت را می‌آورم، اقتصاد را می‌آورم.

یکی هم اثر روزه در اقتصاد و دوری از اسراف است. خداوند فرموده است که إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ^۱، خداوند مسرفین را دوست ندارد. ما مسلماً اگر نتوانیم دوست خدا بشویم، اقلأً یک کاری می‌کنیم که خداوند ما را دشمن نداشته باشد. حالا ما را دوست ندارد، دشمن هم ندارد. بعد اگر توانستیم می‌خواهیم که خداوند ما را دوست داشته باشد، برای اینکه دوست داشته باشد، قرآن چندین جا از این قبیل دستورات دارد إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ. خداوند مسرفین را دوست ندارد. باید یک کاری کرد، ما از اسراف بیاییم این طرف. اسراف البته انواع دارد. ما اگر اینجا این کار را بکنیم، این همسایه‌مان، این رفیق‌هایمان می‌گویند این گدابازی‌ها چیست؟ به خود من گفتند: این گدابازی‌ها چیست؟ بله! اینکه می‌گویم، من بیشتر از زندگی خودم تجربه گرفتم متنها یادم مانده، شماها هم یک تجربه‌ای کردید ولی یادتان نمانده. می‌گویید:

۱. سوره انعام، آیه ۱۴۱ / سوره اعراف، آیه ۳۱.

یکی حرفی زده، بیخود گفته، تمام شد رفت. فردای آن روز، یادتان نیست ولی من یادم می‌آید، نه برای دشمنی با او، برای دشمنی با آن چیزی که در خودم بوده و جلویش را گرفتم. (حالا ببخشید اینکه می‌گویند عرفان در خانه نشستن است، نه! همه‌ی اینها عرفان است و درس زندگی است) در روزنامه‌ها نوشته بودند: پس مانده‌های غذا در آمریکا هر روزش، خوراک یک میلیون نفر است، ما خوراک یک میلیون نفر را دور می‌ریزیم، آنها آنجا به دریا می‌ریزند، می‌ریزیم به دریا. حالا اگر باز بریزند به دریا به قصد اینکه ماهی‌ها یا بندگان دیگر خدا، ماهی، نهنگ و اینها بخورند، یک چیزی. نه! می‌ریزند به دریا، اسراف می‌کنند. خدا این را دوست ندارد. آیا خدا دوست دارد؟ مسلماً نه! شما هم فکر کنید. خدا این بشر را آفریده و گفته است که بر ماست روزی رساندن به آنها. خداوند می‌خواهد روزی اینها را برساند، شما جلوی آن را گرفتید. هم از اطاعت امر خدا سر باز زدید و هم نان عده‌ای را بریدید، این است که در مملکت‌های متفرق، تا یک سیلی می‌آید مثل حالا، یکی دو میلیون نفر از گرسنگی می‌میرند، إِنَّهُ لَا يَجِبُ الْأَسْرِفِينَ. من در مهمانی‌های معمولی و دوستانه‌مان دو نفر دیدم که این نان‌هایی که الان هم هست نان‌های مثلاً باگت یا اینها که خمیر است، آن خمیرش را جدا می‌کرد بعد خرد می‌کرد، پشت پنجره می‌گذاشت. من پرسیدم، می‌فهمیدم ولی پرسیدم، گفت که چرا من این را بریزم در سطل

آشغالی؟ این کفترها که می‌بینی، این گنجشک‌ها که می‌بینی، این مرغ در منزل که ما خودمان داریم، اینها را می‌خورند، بریز پشت پنجره که خورده شود بعد هم ته بشقابش را تا لقمه‌ی آخر تمیز می‌کرد می‌خورد. نگویند اینها عرفان نیست، همین‌ها عرفان است. کجای آن عرفان است؟ آنجایی که به‌عنوان اطاعت امر خدا این کار را می‌کنید، عرفان است. به هر صورتی امر خداوند را باید اجرا کنیم. اگر گفتند مثلاً، این گدابازی‌ها چیست؟ بگویند که ما خودمان از فقرا هستیم، قرآن گفته: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ**^۱، همه‌ی ما فقیریم، **وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ**. گویانکه برای این مورد نگفتند ولی می‌توانید این را بگویید، این هم یکی دیگر از فواید روزه.

فایده‌ی سوّم آن، این است که خداوند اولاً در بیشتر عبادات، ثواب اجتماع را بیشتر گفته است، نماز دو نفری که می‌خوانید یا یک نفر یعنی خودمان نماز می‌خوانیم، مثل مناجات است. مناجات یعنی نجوا که خودمانی با خدا می‌خواهیم صحبت کنیم قاعدتاً یک چنین چیزی، اگر یکی دیگر بیاید در بزند، خدا راهش نمی‌دهد یا یکی دیگر با ما بیاید... اما خداوند بس که علاقه‌مند است که ما به اجتماع کار کنیم می‌گوید: همین نمازی که مناجات با من است، به جماعت بخوانید، ثوابش بیشتر است. آیا نماز به جماعت از زمره‌ی عبادات خارج می‌شود؟

نه! نماز به جماعت، فکر، دو تا فکر با هم قاطی که نمی‌شود، فکرِ هر کدام جداست، انسان‌ها تک‌تک جدا هستند، خودتان با خودتان در حال مناجات باشید برای اینکه خدا همه جا هست، خدا در درون ما هست، با آن خدا مناجات کنید به صورت ظاهر، اجتماع می‌گیرد. روزه هم همینطور، عبادت است ولی دعوت به افطار و اینکه دو سه نفر با هم افطار کنیم، ثوابش بیشتر است. البته نگویید، تو که اینطور می‌گویی، چرا خودت را فراموش می‌کنی؟ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ^۱، برای اینکه من افطار نمی‌روم، من نمی‌توانم بروم افطار، چون اسباب زحمت صاحب‌خانه می‌شوم، اسباب زحمت دیگران می‌شوم، خودم هم از حال می‌افتم. این است که من نمی‌روم. اما دعوت می‌کنید، از آن اسراف‌یادتان نرود. حالا افطاری بود یا دعوتِ همینطوری، یک شخصی افطارِ ابوذر بود یا سلمان، بعد نان را آوردند، بعد یک خرده هم نمک یا شیر آوردند که افطار کنند نان با نمک یا شیر. مهمان خوشحال شد گفت: الحمدلله شکر خدا که به ما توفیق داد که قناعت بورزیم، صاحب‌خانه، ابوذر گفت: اگر قناعت می‌ورزیدیم آفتابه‌ی من گرو نمی‌رفت که آفتابه‌اش را گرو داده بود مثلاً نمک با شیر گرفته بود. اینها نه اینکه حالا اینطور انجام می‌شود، نه! حالا اینطوری غیر قابل تحقق است و خدا هم نمی‌خواهد که ما فقط نان و

نمک بخوریم. اتفاقاً برای امتحان، من یک‌بار (خیلی قدیم) افطار نان با ترشی خوردم. چون علی علیه السلام هم گاهی با سرکه می‌خورد، برای اینکه ببینم. خیلی به دلم چسبید.

یکی دیگر از فواید روزه همین وحدت است. می‌گوید: در آن مهمانی‌ها یعنی جشن و سرور با هم باشید، در اینجا هم که جشن گرسنگی است، با هم باشید. خداوند می‌گوید: شما را آفریدم، مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، شما را از یک ماهیت، از یک هیئت آفریدم. البته معنی این شاید به اینجاها مستقیم نباشد ولی ربطی داده می‌شود. یک فایده‌ی دیگرش ساعت‌شناسی است خداوند مقرر کرده از اذان صبح این مقررات را رعایت کنیم تا اذان مغرب. هر چند خداوند در بدن ما هم یک ساعت آفریده، ساعت بیولوژی که در اصطلاح علما می‌گویند، به ما گفته سحر بلند شوید، نگاه کنید که من یادم می‌آید یک ماه رضایی که یا همه‌اش یا چند روزش در بیدخت بودم آنوقت‌ها که درس می‌خواندم یا در مشهد کار می‌کردم، بعد از افطار یا همان موقع سحری با حضرت صالح‌علیشاه در ایوان ایستاده بودیم که حالا ساختمانش را تجدید بنا کردیم تجدید بنا نه! تعمیر بنا و مثل همان ایام درست کردیم چون بعد از زلزله خراب شد. نشان دادند فلق را که اول یک خطِ ستون عمودی ایجاد شد. گفتند: این را ما می‌گوییم صبح کاذب، یعنی این نمی‌ماند. این تا آسمان بود، این کوتاه شد، کوچک شد، کوچک شد آمد

تا به سطح زمین رسید، یک مرتبه از این طرف پخش شد، همه‌ی افق را گرفت. گفتند: این صبح صادق است، یاد دادند. این ساعت ماست. از این ساعت باید بلند شوید و در آنجا، در دهات هنوز هم رسم است، در آنجا چون کار، روز کاری از طلوع آفتاب شروع نمی‌شود، از طلوع فجر شروع می‌شود. یعنی نماز که خواندید، بیایید به کار دنیاتان برسید و خیلی چیزهای دیگر که همه‌ی مواقع ثواب دارد. اطعام دیگران، لباس دادن به دیگران، محبت نمودن به دیگران ولی در ماه رمضان ثوابش بیشتر است چرا؟ چون ماه رمضان همان وقتی که دارید این کار را می‌کنید یک عبادت دیگر هم دارید، دو تا عبادت در هم است، دارید به کسی کمک می‌کنید، روزه هم هستید. البته یادتان باشد که می‌گویند کسی آمد مبلغی داشت می‌خواست به مؤمنین و مستحق و اینها بدهد، آمد به مسجد، سه چهار نفر ایستاده بودند، گفت: قرائت؟ گفت: به‌به، این قرائتش خیلی خوب است، باید به این بدهم. آن طرف‌تر رفت یکی را گفت: این از حالتش معلوم است که خیلی به درگاه خدا نیازمند است، آن یکی همینطور. یکی آن آخر بود، این آخری گفت که من همانم به اضافه‌ی اینکه روزه هم دارم، خواست عبادت خودش را بزرگ کند. اینطوری نباشد که ما روزه داریم، کار خیر هم می‌کنیم منت‌مان بیشتر به سر خدا باشد، نه! فقط علی است در ضمن اینکه نماز می‌خواند نمی‌گذارد سائلی بی‌جواب برود، انگشترش را درمی‌آورد و به او می‌دهد،

بعد هم منت سر ما نمی‌گذارد. به هر جهت خیلی خوب است که ما بتوانیم روزه را اینطوری بگیریم.

اما یک نکته‌ای اینجا هست و آن این است که خیلی‌ها که کسالت دارند، مریض هستند یا مسافر هستند یا اینها، حسرت می‌خورند افسوس می‌خورند البته طبیعی است و گناه هم ندارد، آرزو می‌کند که کاش که من سلامت بودم که می‌توانستم روزه بگیرم ولی اگر توجه کنید، ثواب روزه در گرسنگی نیست، گرسنگی رنجی است که به ما می‌دهند برای اینکه ثواب ما، ثواب روزه‌ی ما بیشتر بشود. این شخص هم اگر بتواند تمام روز در آن حالت خلوص نیت باشد، این حسرتش مثل روزه است. نگران نباشید. البته نگران معمولی که مریض هستم باید درمان کنم، بلکه ولی نگران از اینکه نمی‌توانم روزه بگیرم، نباشید، وقتی اطاعت امر خداست. بنابراین اگر آن کسالتی که موجب بشود ما روزه نگیریم، وسط روز هم پیدا بشود، باید همان وقت روزه را بشکنیم. آن حسرت از ثواب خود روزه کمتر نیست و این داستان را هم شنیده‌اید که کسی زمان پیغمبر سحر به دو، با عجله آمد مسجد، که به نماز پیغمبر برسد، وقتی آمد دید مردم بلند شدند، دارند می‌روند، گفتند نماز تمام شده. این آه کشید گفت: خدایا؛ چرا من این توفیق را نداشتم؟ یکی از مؤمنین که رد می‌شد گفت: چیست؟ چرا آه کشیدی؟ گفت: جریان این است، حسرت می‌خورم، گفت که من در نماز بودم، تو ثواب

این حسرت را به من بده، این برای حسرت ثوابی تصور نمی‌کرد. او قبول کرد. (البته اینها مثل است، وَاِلَّا ثَوَابٌ قَابِلٌ نَقْلٌ وَ اِنْتِقَالٌ نِیْسَتْ) بعد که صحبت‌شان تمام شد گفتند: برویم از پیغمبر بپرسیم. آمدند خدمت پیغمبر سلامی کردند و بعد جریان را گفتند، این گفت: بله، من اهم را به ایشان فروختم، ایشان نمازش را به من فروخت. حضرت فرمودند کلاه سرت رفته. آن آه حسرتِ تو، خیلی ثوابش بیشتر است برای اینکه خلوص نیت در آن بود. ببخشید که خیلی حرف زدم، هنوز هم حرف خیلی هست، ولی نفسش نیست.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

امروز را ما اول ماه رمضان گرفتیم. بعضی‌ها امروز را سی شعبان دانسته‌اند و اول ماه رمضان را فردا و به این حساب روزه هم نگرفته‌اند. اشکالی ندارد ولی حالا که این سؤال را کرده‌اند و صحبت شد از این لحظه که شنیده‌اند، آنهایی که این حرف، گفته‌ی من را قبول دارند و اطاعت می‌کنند، از همین لحظه فکر کنند که در حال روزه هستند و امساک کنند ولی گذشته را هیچ حرجی برایشان نیست. اگر چه یک بحث مفصّلی دارد راجع به رؤیت هلال ماه که یک اشاره‌ی مختصری در این اعلامیه شده که استهلال وسیله است نه هدف. ما را نگفته‌اند که هر وقت ماه را دیدید روزه بگیرید. اگر اینطوری بود ما می‌ماندیم تا چهاردهم ماه که قرص ماه خیلی درشت و خوب دیده می‌شود، روزه بگیریم، نه! استهلال برای این است که مطمئن باشیم. به‌هرجهت.

یک حکمی هست، حکم اینکه ما اول ماه رمضان را روزه بگیریم. یک حکم و چیز مهمتری و اهمی هست و اینکه مسلمین با هم باشند. حالا وقتی که اختلاف می‌شود، این دو تا اصل و این دو تا حکمی که برای ما آمده با هم تعارض پیدا می‌کند. یعنی در روز آخر ماه رمضان که بعضی‌ها آخر ماه رمضان می‌دانند و بعضی‌ها می‌گویند نه، آخر ماه رمضان نیست. این عده نباید روزه بگیرند، روزه بر آنها حرام

۱. عصر دوشنبه، اول ماه مبارک رمضان ۱۴۳۲ هـ. ق، مطابق با ۱۰/۵/۱۳۹۰ هـ. ش.

است، حرام! نه اینکه نادرست، حرام. آنهاى ديگر بايد روزه بگيرند، اگر روزه نگیرند عمل حرامى کرده‌اند. این روزه بگیرد حرام است، آن روزه نگیرد حرام است. آن كسى كه به خصوص در دنیای امروز مسافرت می‌کند از این طرف به آن طرف، یک لحظه اینجا، یک لحظه آنجا چه بکند؟ در اینجا البته وظیفه‌ی مجموعه‌ی مسلمین است که با توجه به حتى نجوم که گفته‌اند استهلال را مشخص کرده‌اند، یک وظیفه‌ی شرعى است. اما برای كسى كه الان آمده به تهران، مسافری است به تهران آمده، یعنی قصد ماندن در تهران را دارد که باید روزه بگیرد. این چه بکند؟ خودش که نبوده که برود ماه را ببیند. از یکی می‌پرسد، می‌گوید که امروز اول ماه است، من روزه‌ام، اول رمضان است. یکی ديگر می‌گوید امروز سی شعبان است، این چه کار کند؟ حتى در یک مورد، در مورد مجازات‌ها، به‌نظرم ديه باشد یا قصاص که مشرکین می‌گویند قرعه می‌کشند وقتى حکم وضع فوق‌العاده داشت، با رأی یک نفر آدم صحیح حل می‌شود. در این گونه موارد که مسلمین تشکلى دارند و جمعی دارند و حکومتى دارند، تعیین‌کننده‌ی این کار حکومت باید باشد و بار سنگین حکومت را على عليه السلام می‌فرمود سنگین است، چه سنگینی دارد؟ سنگینی‌اش اینجاست، که همه باید به حرف مسلمانى که حاکم است، مسلمانانى که حاکمند در این مورد اطاعت کنند، همه یکی باشند. منتها متأسفانه در کشورهای اسلامى، سیاست به روی

همه چیز یک سایه‌ی نحسی گسترده است. در اینجا هم یکی، من نمی‌دانم چطور جرأت می‌کند کسی که به‌عنوان سیاست‌مصلحت‌بداند که امروز سی شعبان است؟ یا آن یکی دیگر به‌عنوان مصلحت، مصلحت‌بداند که امروز اول ماه رمضان است؟ بار سنگین عده‌ای را که نادرست تشخیص داده باشند، به گردن کیست؟ این شخص. در اینجا ما به هر جهت دچار تفرّق و تفرقه نشویم.

در عربستان البته هوا چون همیشه صاف است، غالباً اختلافی در رؤیت ماه چه اول رمضان، چه آخر رمضان پیدا نمی‌شود ولی استثنائاً ممکن است گاهی در ظرف چندین سال پیدا بشود. علی علیه السلام چه کار می‌کرد؟ علی یک وقتی دیدیم که در مسجد، همیشه در مسجد بود، پشت سر آنها نماز بخواند، بعد بیاید منزل نمازش را اعاده کند؟ یا با آنها روزه بگیرد بعد بیاید منزل آهسته افطار کند؟ وحدت مسلمین و تصمیم متفق‌گرفتن مهمتر از عبادات شخصی است که ما بگوییم شخصاً اینطوری است. البته این چنین تصمیمی، چنین رأیی در مورد کشورهایی که اسلامی نیستند یا به هر ملیتی هستند یا لائیک هستند، یعنی در فرانسه مثلاً یک مسلمان فرانسوی نمی‌تواند به حرف حکومت گوش کند، خودش باید تشخیص بدهد یا اینکه از حکومت‌هایی که مردمش مسلمانند اطاعت کند اما ما مسلمان‌ها باید اینطور باشیم، اینها یک مواردی است که به هیچ‌جا ضرر نمی‌زند و فقط باید به اصطلاح

شجاعتِ اعلامِ تصمیم، وجود داشته باشد. به این جهت ما ماه رمضان را از امروز شروع می‌کنیم ولی چون عده‌ای، که مسلماً خلوص نیت دارند از امروز، از اوّل تا حالا روزه نگرفتند یعنی آزاد بودند، از این لحظه که تشخیص می‌دهند همپای مسلمین می‌شوند، همپای دیگران، ماها می‌شوند، باید امساک کنند و اما چرا امروز را ما بگوییم اوّل رمضان است؟ نگوییم سی شعبان است. اگر هم به آن ترتیبی که من گفتم الان صحبتش شد، اعلام هم سی شعبان می‌کردند، ما هم سی شعبان می‌گرفتیم ولی ما باید به اتحاد خودمان، وحدت خودمان، بیش از هر چیزی اهمّیت بدهیم. البتّه در این تصمیم یک وقتی رئیس‌جمهوری که مسلماً مسلمان بود یک تصمیم غلطی و فراچیزی گرفت و آن این است که «بورقیه» رئیس‌جمهور تونس گفت که چون مملکت ما فقیر است، محتاج فعالیت و کار است و روزه جلوی کار را می‌گیرد و به مسلمین ضرر می‌زند، ماه رمضان امسال روزه نمی‌گیریم. این البتّه غلط است و چه شجاعتی دارد که کسی بی‌اسلحه برود به جنگ شیر. این را می‌شود گفت شجاعت، تهوّر که این هم درست نیست و اما کسانی که خداوند خودش معاف فرموده از روزه، بیماران نباید بگیرند، برای بانوان شیرده یا باردار یک مقرّراتی دارد. آنها خیلی متأسّف هستند از اینکه نمی‌توانند بگیرند ولی قدر همان تأسّف را بدانند. تأسّفی که دارند در راه اطاعت امر است با وجود اینکه علاقه‌مندی کامل به روزه دارند ولی

نمی‌گیرند چون امر اینطوری بوده است. قدر آن خلوصشان را هم خودشان بدانند و فقط بر آن وظایف دیگری که خداوند در مسائل اجتماعی و خانوادگی برایشان فراهم کرده، اطاعت کنند. من بار دیگر آمدن ماه رمضان را به همه تبریک می‌گویم و من هم خیلی از این متأسفم که نمی‌توانم مرتباً زیارت اخوان را داشته باشم. من را در همه حال دعا کنید که خداوند به من هم توفیقی بدهد. ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

دو سه مطلب بود می‌خواستم بگویم، اگر یادم نرود، اولی را می‌گویم مابقی هم ان شاء الله یادم نمی‌رود. در تاریخی که ما خبر داریم راجع به اینکه پستان مادر را بچه می‌گیرد یا نمی‌گیرد دو سه داستان است. یکی خود پیغمبر است، می‌گویند که هیچ پستان دیگری نمی‌گرفت تا بعد حلیمه (رحمة الله علیها) که پیغمبر خیلی به او محبت داشت، این باز پستانش را هیچ بچه‌ای نمی‌گرفت چون یک پستانش اصلاً خشک بود مثل اینکه جان ندارد. اینکه آمد، ناامید هم بود چون هیچ بچه‌ای نمی‌گرفت. این پستان شیرده را نگرفت، تعجب کردند که کودک یعنی محمد پستان شیرده را نگرفت، آن پستان خشک را گذاشتند دهانش، شیر آمد که این نشانه‌ی رحمت الهی است که توسط او داده می‌شود. یکی هم حضرت موسی علیه السلام، وقتی مادرش او را انداخت در آب و رفت، او را گرفتند، هر یک از درباریان یا اینها می‌آمدند که به او شیر بدهند، نمی‌خورد، پستان نمی‌گرفت. حیران بودند چه کار کنند؟ یک دختر بچه‌ای که بعدها همه فهمیدند که این دختر بچه خواهر این کودک است و کودک را گذاشته روی آب که آورده است. گفت من یک خانواده از اینهایی که بچه‌اش را کشتید می‌شناسم و خودش شیر دارد، شاید او بگیرد. گفتند خوب است،

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۵/۱۲ ه. ش.

کیست؟ آمدند موسی علیه السلام را به مادرش رساندند.

یکی دیگر سؤالی در مطلبی شده، که **إِنَّقُ مِنْ شَرِّ مَنْ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ**. این منتسب به پیغمبر است. منتسب به این جهت می‌گویم که ما خبری نداریم، اطلاع نداریم در کتب شیعه هم من ندیدم ولی خیلی کتابها هست، اما اهل سنت می‌گویند، خود مولوی هم در مثنوی اشاره کرده. یعنی زنهار از زحمت و ناراحتی‌ای که، تو به کسی کمک کردی، برای تو فراهم می‌کند. همین که غالباً می‌گویند دست ما نمک ندارد. نخیر! اگر فقط دست شما نمک نداشت، نمک فراوان است، نمک بریزید روی آن که نمک داشته باشد. نه! ببینید عیب کار کجاست؟ عیب کار از خود شخص است از همان که می‌گوید: دست من نمک ندارد و آن اینکه از اول، نیتش در کمک به این شخص خالص نبوده. نیتش برای خدا نبوده، خالص هم نبوده، کامل نبوده است. البته یک وقتی مثلاً شصت سال پیش، کتابی خواندم نکته‌ای دیدم، البته من هر کتابی خواندم اگر نکته‌ی جالبی داشته باشد یادم می‌ماند، مابقی یادم می‌رود، از این حیث خیلی خوشحالم که ببخود مغزم انبار اطلاعاتی نمی‌شود که به درد نمی‌خورد. آن هم همین را نوشته، منتها آن از دید یک تاجری نوشته که می‌خواهد مردم را جلب کند، مولوی از دید یک انسانی نوشته. اینکه گفتم نقد، عیب از خود اوست، فکر کنید، این از آنجا ناشی می‌شود که شما در ذهن خودتان، خودتان را یک برتری بر

او می‌بینید، این «منم» و این «تویی» که من به تو کمک می‌کنم، نه! حتی در یکی از داستان‌های یکی از بزرگان است که می‌فرماید: اگر به کسی کمک می‌کنید، بعد از آنکه فکر کنید با نیت خیر و اطاعت امر الهی، دارید می‌کنید، خیلی از او ممنون باشید، او نباید از شما ممنون باشد. البته او چرا، ولی این به شما ربطی ندارد، شما خودتان باید از او ممنون باشید برای اینکه اگر این شخص نبود، شما به این توفیق و به این ثواب نمی‌رسیدید. البته این یک مغلطه‌ای است ولی مغلطه‌ی درستی است. غلطی است که از هزار صحیح، صحیح‌تر است. در خصوصیات علی علیه السلام که می‌گویند، آن داستانی است که سه شب پشت سر هم افطارش را صدقه داد و خودش و همسرش، دو تا فرزندش و حتی فضه گرسنه بودند، با آب افطار کردند. در آنجا می‌گوید، آیه‌ی قرآن است که این داستان را گفته: *وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسْرًا*، به مناسبت حُبّ به خداوند، عشق به خداوند *يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ*، به این سه تا، به واسطه‌ی حُبّ خداوند طعام داد، یعنی به هیچ واسطه‌ای. نخواست که بعد در تاریخ بنویسند: «حضرت آیت‌الله علی بن ابیطالب این کار را کرد»، نه! هیچکس هم خبر نشد، بطوری که الان بعضی از مفسرین سنت می‌گویند این آیه در مورد ابوبکر است. البته ابوبکر هم بالاخره مرد باتقوی و مسلمان و باگذشتی بود، حالا یک خطای بزرگی

کرد که همه‌ی خوبی‌های او را شست، از بین برد. این را پیدا کردند که به او بچسبید، وَاَلَّا اِذَا رَاكَ مِنْ اَنْفِكَ فَاصْبِرْ، وَاَلَّا اِذَا رَاكَ مِنْ اَنْفِكَ فَاصْبِرْ، می‌گفتند حتماً غلط است، عُمَرُ اهل این کارها نیست. به هر جهت، لَا تَرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا، از شما نه جزایی می‌خواهیم و نه حتی تشکری، این حداکثر خلوص و به اصطلاح فداکاری است، درستی اوست، لَا تَرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا. حالا اگر چنین کاری کردید، بعد می‌بینید نه تنها دست‌تان که می‌گویید نمک ندارد نه! نمک دارد، اینقدر نمک دارد که شور هم هست حتی، نه، نگران نباشید، پس این عیب از خودتان است.

یک آقا و خانمی بودند، رفت و آمد داشتیم، دوستی‌ای داشتیم، بعد دخترشان، دختر کوچکی بود کم‌کم بزرگ شد شوهر کرد. شوهرش هم منشی دفتر پدرش بود. مرد خوبی هم بود، او را هم دیده بودم یک روز بعد از فوت آن بود، این خانم با دخترش آمد، (خانم رفیق من) وکالت بدهد، گفتم: برای چه؟ گفت: این شوهرش اذیت می‌کند، این دختر می‌خواهد طلاق بگیرد. گفتم: اینکه خیلی مرد خوبی بود، مدت‌ها بود، از او راضی هم بودید، چطور شده؟ گفت: نمی‌دانم چطور شده؟ می‌خواهند طلاق بگیرند. گفتم: فرض کنید من وکیل شما هستم، اول باید حرف من و نصیحت‌های من را گوش بدهید، گفت: بله! به این خانم گفتم شما ماشین دارید؟ گفت: بله! گفتم: ماشین را چه کسی

خریده؟ گفت: من خریدم، بابام برای من خریده. گفتم: شما منزل دارید؟ گفت: بله! گفتم منزل را چه کسی گرفته؟ گفت: بابام گرفته. شوهرت شغل دارد؟ کار می‌کند؟ بله! چه کار می‌کند؟ در دفتر بابام است و این آقا با وجودی که بابام اینقدر به او خدمت کرده، کمک کرده، حالا با من بداخلاقی می‌کند. گفتم عیب تو همینجاست. بابات کمک کرده، به تو چه؟ تو مزد کار بابا را می‌خواهی؟ بابات کار کرده، از این مزدی نخواست. اگر بابات بیاید مزد مطالبه کند، بله، ولی تو چه کاره‌ای؟ سر همین (همه‌ی آنهايي که از این قبیل نامه نوشتند، لطفاً گوش بدهند) گفتم به تو چه؟ تو کار بابات را هم خراب می‌کنی؟ بابات برای امر الهی کاری کرده و تو مزد از او می‌خواهی! بابات کار کرده، تو مزد می‌خواهی؟ بابات برای خدا کار کرده، این بیاید مزد به تو بدهد؟

در مورد زن و شوهر، دیگر «من» ندارد، «ما» دارد. «ماشین مال من است!» گفتم تو اذیت کردی؟ گفت: بله! گفتم: منزل چه کسی است؟ منزل من؟! مال من؟! گفتم منزل دیگر مال تو نیست. هیچ چیزی «من» نیست، «ما» باید بگویی و در این «ما» تو نگاه کنی، شوهرت چه می‌گوید؟ تو به عکس آنکه شوهرت از اوّل آدم زحمت کشی بوده، به جای اینکه او را مرتب بزرگ کنی، در تمام این مدّت، مرتب او را تحقیر کردی این است که با تو بد می‌شود. سرش را زیر انداخت، خانم منصفی بود، بعد ادامه دادم گفتم حالا اینکه فهمیدی، بعد از این،

طبق این فرمول رفتار کن که اولاً هر چه هست، حالا که پدرت مرحوم شده، خدا رحمتش کند، کارهای خیر زیاد کرد و لیش کن، فرض کن پدر نداری، خودت هستی. بعد هم به این طریق احترام شوهرت و شخصیتش را نگه‌دار، یک ماه زندگی کنی، یک ماه، دو ماه، اگر باز هم مشکلی بود، بیا من و کالتت را بگیرم، اگر نه دیگر ان شاء الله برو، رفت نیامد، الحمدلله که نیامد.

حالا یک چیزهای روانشناسی هست، پدرمان زحمت کشیده، حضرت صالح‌علیشاه در *یادنامه* نوشته‌اند، فرموده‌اند، زمستان در گناباد چله و اینها خیلی رسم است روغن شیره درست می‌کنند اسمش چنگالی است، یک آقای بود مهاجر، از یکی از شهرستان‌ها که مقیم بیدخت شده بود یکی از فقرا بود، مرد خوبی بود، ورشکست هم شده بود، چیزی نداشت، اوستا محمدحسین که یکی از خدمه‌ی بیرونی بود، گفت: شب، حضرت صالح‌علیشاه ما را صدا زدند، من و آن یکی دیگر، کل محمد، پدر این ده‌مرده. یک کوزه‌ای به من دادند و یک کوزه‌ای به او دادند، گفتند می‌روید منزل فلان کس، جلوی منزل فلان کس، آنجا هم که آنوقت‌ها برق نبود، کوچه هم سابات داشت، سابات یعنی پوشش داشت، تاریک بود و هیچی دیده نمی‌شد، گفتند: می‌روید این کوزه‌ها را جلوی منزلش می‌گذارید، در می‌زنید، بعد خودتان می‌روید که شما را نبیند. گفت ما رفتیم این کار را کردیم، بعد خودمان فضول‌باشی،

گفتیم ببینیم چیست که به ما فرمودند، خودتان نباشید، نروید؟ یک گوشه‌ی تاریکی ایستادیم، دیدیم آمد در را باز کرد، این کوزه‌ها را نگاه کرد، دید کسی نیست این کوزه‌ها را برداشت نگاه کرد دید یکی شیره است، یکی روغن، برای چنگالی. گفت خدایا، امشب از تو چنگالی می‌خواستم! منظور ایشان می‌خواستند که حتی خدمه‌شان هم ندانند، قضیه چیست؟ گفت ما نمی‌دانستیم در کوزه چه هست؟ هر چه، خدمتی که می‌کنید پوشیده‌تر باشد، به‌خصوص بر خود آن کسی که خدمتش کرده‌اید، ارزش آن نزد خدا بهتر است. یک اثر اینکه اگر به این طریق انجام ندهید، چه می‌شود؟ به طرف بر می‌خورد، کمک را می‌گیرد، استفاده هم می‌کند ولی می‌گوید شما به حیثیت انسانی من تجاوز کرده‌اید، به زبان نمی‌گوید ولی می‌گوید من هم یک انسانی هستم حالا دستم از شما کوتاه‌تر است، شما به من کمک کردید، این را بر من منت دارید؟ مجازات آن منتی که می‌کنید، او مجازات می‌کند، به شما بدی می‌کند، حالا بدی درجاتی دارد، از اینکه دیر سلام کند یا دیر جواب سلام بدهد، یا نمی‌دانم... این دستورالعملی که در مجموعه‌ی کارهای ما هست در آن گوشه، برای اینکه اصلاً به این نکته اشاره نکردند، فرمودند: خدمتی که می‌کنید اینطور باشد. آن روانشناسی که کتابش را من خواندم، در آن از این استنباط می‌کند که اینطوری است. فقط دستور را می‌دهد چون آنها که خلوص نیت را نمی‌دانند، روان‌شناسان

خلوص نیت و اینها را نمی‌دانند، چون جزء مسائل عرفانی هم است. می‌گوید همیشه بعد از آنکه به کسی خدمت کردید، به او هم مجال بدهید که به شما خدمتی بکند، حتی یک خدمت جزئی، مثلاً می‌گویید: آب می‌خواهم، می‌گوید اجازه می‌دهید من بروم بیاورم، از این بطری‌های آبی که مطمئن است؟ بگویید خیلی ممنون، متشکرم. که این تلافی آن حساب می‌شود. این هم برای خاطر اینکه خیال او راحت باشد، این کار را بکنید. این هم یک چیزی.

گفتم: «ان شاء الله فراموش نکنم» آن بعدی را که می‌خواستیم بگویم، فراموش کردم. عیبی ندارد، خیلی سر سنگین است. در مثنوی هم خیلی از این داستان‌ها هست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

گاهی درک ناصحیحی از بعضی دستورات شرع داده‌اند یا بعضی انحرافات در حین عمل به یک دستور صحیح انجام می‌دهیم. آخر ما می‌گوییم تجاهر به فسق گناه دارد. غیر از اینکه خود فسق گناه دارد، تجاهر به آن هم گناه دارد. می‌گویند شما ریاکاری می‌کنید، عوام فریبی می‌کنید. این ایراد، انتقاد شاید در ذهن بعضی‌ها باشد، اثر می‌کند ظاهراً هم امر مشکلی است. برای اینکه ما در روزه موظفیم، آن کسی هم که روزه نمی‌گیرد یعنی مریض است یا جهات دیگری است که روزه نمی‌گیرد. نباید در ملاءعام روزه‌خواری بکند یعنی در خیابان اگر تشنه‌اش شد نباید یک نوشابه بگیرد، بخورد یا اگر گرسنه‌اش شد این را باید رعایت بکند. البته شاید رعایت ما از روی همان درجه‌ی ایمان و منطق خودمان باشد ولی بزرگان ما هم این را رعایت می‌کردند. بطوری که من تا چهل سالگی حیاتم حضرت صالح‌علیشاه را درک کردم. ایشان هم گاهی ممکن بود مریض بشوند ولی در منزل‌مان هرگز نفهمیدیم، ندیدیم که ایشان در ماه رمضان یک چیزی بخورند. روزه نبودند ولی این رعایت را می‌کردند. حتی در مقابل آنهایی که می‌دانستند ایشان مثلاً مریضند، روزه برایشان بد است و دکتر گفته است.

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳/۵/۱۳۹۰ ه. ش.

البته الان یک تعبیری برای چنین قسمتی متوجّه شدم و آن داستان که در قرآن هم به آن اشاره شده، عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا، آن سه نفری که تخلف کردند، از مسلمانان با اعتقاد و خوش نام، منتها یک خرده راحت طلب بودند. پیغمبر فرمود فردا صبح بیاید می خواهیم برویم مسافرت، غزوه‌ی فلان. فردا صبح حرکت کردند، این سه نفر نیامدند، بهانه آوردند ماندند. بعد که آنها رفتند سفر و کارشان. اینها متوجّه خطای خودشان شدند، خیلی متأثر شدند در واقع توبه کردند منتها دیگر آنها رفته بودند نمی شد رفت، ماندند تا پیغمبر برگشت. قشون برگشت پیغمبر که تشریف آوردند اینها حالا خودشان رفتند یا خجالت کشیدند و نرفتند، پیغمبر فرمود اینها را بایکوت کنید. هیچ مسلمانی با آنها حرف نمی زد، جوابشان را نمی داد. مثل اینکه در بیابانی تنها باشند. هیچکسی با آنها حرف نمی زد. بعد گفتند حالا که اینطوری است ما برویم به همان کوه‌ها و دور از مردم باشیم. پا شدند رفتند در کوه‌ها بودند هر کدام یک غاری، یک جایی بودند. خانواده‌شان گاهی مثلاً غذا می بردند می گذاشتند یک جایی، یک خرده می ماندند که آنها بیایند بردارند، سلام و علیکی کنند. بعد یک خرده فکر کردند این سه نفر گفتند ما را پیغمبر بایکوت کرده. دستور پیغمبر باید اجرا بشود. چرا ما می گوئیم که خانواده‌مان بیایند ما را ببینند و ما آنها را ببینیم. این

خلاف بایکوت است. به خانواده‌شان گفتند که شما دیگر نیایید. بیایید غذا را بگذارید و بروید، تا مدتی این کار را می‌کردند. بعد یک‌بار فکر کردند که دستور پیغمبر را همه‌ی مسلمان‌ها باید اجرا کنند. ما سه نفر هم که مسلمانی‌م، چرا دستور پیغمبر را اجرا نمی‌کنیم؟ ما با هم نشستیم و غذا می‌خوریم. این خلاف دستور پیغمبر است. گفتند که ما خودمان هم نباید همدیگر را ببینیم. هر کدام یک لحظه‌ی خاصی می‌آمدند و غذا را می‌بردند و گفتند ما دستور پیغمبر را اجرا کردیم حتی در مورد خودمان. حالا ما دستور پیغمبر را باید اجرا کنیم حتی در مورد خودمان، یعنی خودمان نباید نشان بدهیم که روزه نیستیم، خودمان هم باید مراعات کنیم. این است که در هیچ‌جا نباید غذایی بخوریم، حتی اگر دو سه نفر هستیم، مهمان داریم به‌هرحال، نشستیم که می‌دانیم روزه نیستیم، نباید جلوی هم غذا بخوریم. خلاصه تا وقتی که فهمیدند و فهمیدند که غیر از خداوند چاره‌ای نیست، به درگاه خدا نالیدند. پیغمبر همان وقت در مسجد، فرمودند الان آیاتی نازل شد، خداوند آنها را بخشید. فرمودند بلند شوید برویم آنها را بیاوریم. در واقع پیغمبر با عده‌ای به استقبال آنها رفتند که توبه کرده بودند و آنها را برگرداند و آورد. شاید از همین واقعه بوده که این دستور را گفتند. یکی از عرفا فرموده است که خداوند از چهره‌ی شرم زده و شرم‌نده‌ی یک گناه‌کاری که توبه کرده بیشتر خوشش می‌آید تا گردن شقّ و رقّ و سینه‌ی پهن

و قلدر یک نفری که تمام شب در سجود و رکوع بوده. این است که خداوند نه به خوردن ما کار دارد، نه به امساک ما یعنی نخوردن ما، هیچکدامش برای خدا اثری ندارد. یک مخلوقی آفریده از گِل که ما اولش از گِل بودیم. ولش کرده که برحسب اراده‌ی او زندگی کند. اگر برحسب اراده‌ی او زندگی کرد خودش خوشحال می‌شود. اگر هم برحسب اراده‌ی او زندگی نکرد خداوند یک مشت گِل را هر طوری کند، فرقی نمی‌کند.

حالا در آیه‌ی قرآن هم هست که احکام و دستورات را مَلْعَبَه‌ی خودتان نکنید، همین مَلْعَبَه کردن، کار سیاست امروز است یا ریاکاری. جهت این هم که تجاهر به فسق گفتند که تجاهر نکنید به روزه‌خواری در خیابان، نه از لحاظ خودش است، چرا از لحاظ خودش هم می‌شود و این می‌شود آدم لابلای، ولی اثر بد در جامعه دارد. دیگران که تعداد روزه‌خوارها را می‌بینند و تعداد روزه‌گیرها را، ممکن است مایوس از جامعه بشوند. به این جهت البته فرموده‌اند تجاهر نکنید. البته ما هم باید این احکام و دستورات را رعایت کنیم. آن کسی که تجاهر به فسق می‌کند، تجاهر به روزه‌خواری می‌کند، خود این تجاهر گناه دارد. حالا اگر روزه نگرفته به حکم شرعی گفتند نباید روزه بگیرد، همان یک گناه برای او بس است، اگر اصلاً باید روزه بگیرد و نگرفته دو گناه دارد. یکی روزه‌خواری، یکی این. ولی هیچکدام از اینها، از این دو گناه به

دیگری مربوط نیست. گناه من است، (من است، خدای نکرده) دیگری هیچ حق ندارد در آن دخالت کند. بنابراین، شما هم اگر از باب امر به معروف چیزی دیدید، البته چون وظیفه‌ی شما نیست، شما چه کار دارید؟ امر به معروف البته بر همه‌ی شیعیان واجب است، همه‌ی مسلمین ولی با شرایطش. امر به معروف، شما اصلاً نمی‌دانید این مجاز است یا مجاز نیست؟ به هر جهت ماها باید حکم شرعی دستور را انجام بدهیم، خواه کسی ببیند خواه نبیند. ان شاءالله خداوند همه‌ی ما را حفظ کند.

فهرست جزوات قبل

| شماره | عنوان | قیمت |
|-------|--|--|
| ۱ | گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶) | مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه) |
| ۲ | گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷) | |
| ۳ | گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷) | |
| - | شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول) | |
| ۴ | گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷) | |
| ۵ | مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵) | |
| ۶ | استخاره (همراه با سی دی صوتی) | |
| ۷ | مقدمه‌ی روز جهانی درویش | |
| ۸ | مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷) | |
| ۹ | گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷) | |
| ۱۰ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷) | |
| ۱۱ | گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷) | |
| ۱۲ | گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷) | |
| - | شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم) | مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) |
| ۱۳ | خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) | |
| ۱۴ | حقوق مالی و عشریه (قسمت اول) | |
| ۱۵ | گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷) | |
| ۱۶ | مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰) | |
| ۱۷ | گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷) | |
| ۱۸ | گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷) | مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) |
| ۱۹ | گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷) | |
| ۲۰ | گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷) | |
| ۲۱ | گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷) | |

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

| | | |
|---|----|--|
| مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه) | ۲۲ | شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) |
| | ۲۳ | شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول) |
| | ۲۴ | شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) |
| | - | شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم) |
| | ۲۵ | مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰) |
| مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه) | ۲۶ | گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷) |
| | ۲۷ | گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷) |
| | ۲۸ | گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷) |
| | ۲۹ | گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷) |
| | - | شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم) |
| مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه) | ۳۰ | گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷) |
| | ۳۱ | گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷) |
| | ۳۲ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷) |
| | ۳۳ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷) |
| | - | شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم) |
| ۲۰۰ تومان | - | نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران |
| مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه) | ۳۴ | مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲) |
| | ۳۵ | مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴) |
| | ۳۶ | شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوم) |
| | ۳۷ | شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) |
| | ۳۸ | مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول) |
| مجموعه هشت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه) | ۳۹ | مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴) |
| | ۴۰ | شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم) |
| | ۴۱ | شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم) |
| | ۴۲ | شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) |
| | ۴۳ | مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم) |

| | | |
|---|----|--|
| مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) | ۴۴ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸) |
| | ۴۵ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸) |
| | ۴۶ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸) |
| | ۴۷ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸) |
| | - | شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم) |
| مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) | ۴۸ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹) |
| | ۴۹ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹) |
| | ۵۰ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹) |
| | ۵۱ | گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹) |
| | ۵۲ | گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹) |
| مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) | ۵۳ | گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸) |
| | ۵۴ | گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸) |
| | ۵۵ | گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸) |
| | ۵۶ | گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹) |
| | ۵۷ | گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸) |
| مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) | ۵۸ | گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸) |
| | ۵۹ | درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم) |
| | ۶۰ | خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) |
| | ۶۱ | گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸) |
| | ۶۲ | رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول) |
| مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) | ۶۳ | رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم) |
| | ۶۴ | رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم) |
| | ۶۵ | رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم) |
| | ۶۶ | گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸) |
| | ۶۷ | گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸) |

| | | |
|----------------|------------------------------|---|
| مجموعه چهارده: | ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه) | ۶۸ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸) |
| | | ۶۹ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸) |
| | | - شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم) |
| | | - شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم) |
| | | - شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم) |
| - | - | ۷۰ مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰) |
| مجموعه پانزده: | ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه) | ۷۱ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸) |
| | | ۷۲ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸) |
| | | ۷۳ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸) |
| | | ۷۴ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸) |
| | | ۷۵ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸) |
| | | ۷۶ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸) |
| | | ۷۷ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸) |
| | | ۷۸ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸) |
| | | ۷۹ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸) |
| | | - |
| ۵۰۰ تومان | - | ۸۰ شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) |
| مجموعه شانزده: | ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه) | ۸۱ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول) |
| | | ۸۲ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم) |
| | | ۸۳ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم) |
| | | ۸۴ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم) |
| | | ۸۵ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم) |
| | | ۸۶ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم) |
| | | ۸۷ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم) |
| | | ۸۸ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم) |
| | | ۸۹ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم) |
| - | - | شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم) |

| | | |
|-----|---|-----------|
| ۹۰ | مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷) | ۵۰۰ تومان |
| ۹۱ | گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم) | |
| ۹۲ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم) | |
| ۹۳ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم) | |
| ۹۴ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم) | |
| ۹۵ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم) | |
| ۹۶ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم) | |
| ۹۷ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم) | |
| ۹۸ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم) | |
| ۹۹ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم) | |
| - | شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم) | |
| ۱۰۰ | شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول) | ۵۰۰ تومان |
| ۱۰۱ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم) | |
| ۱۰۲ | گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم) | |
| ۱۰۳ | گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم) | |
| ۱۰۴ | گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم) | |
| ۱۰۵ | گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم) | |
| ۱۰۶ | گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم) | |
| ۱۰۷ | گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم) | |
| ۱۰۸ | گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم) | |
| ۱۰۹ | گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم) | |
| - | شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم) | |
| ۱۱۰ | شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول) | ۵۰۰ تومان |

مجموعه هفدهم:
۱۰۰۰ تومان
(تفصیل بر روی جلد)

مجموعه هجدهم:
۱۰۰۰ تومان
(تفصیل بر روی جلد)

| | | |
|-----------|------------------------------------|-----|
| ۱۰۰ تومان | گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم) | ۱۱۱ |
| ۱۰۰ تومان | گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم) | ۱۱۲ |
| ۱۰۰ تومان | گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم) | ۱۱۳ |
| ۱۰۰ تومان | گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم) | ۱۱۴ |
| ۱۰۰ تومان | گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم) | ۱۱۵ |
| ۱۰۰ تومان | گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوم) | ۱۱۶ |